

بسم الله الرحمن الرحيم ^{وتم باخبر}
هر نقش که در نگارستان عالم جلوه گری گرد زلفین دان که
از قلم اوست و قلم شاه نور محمدیت صلی الله علیه و سلم
نقاش کارخانه غیب و شهادت اوست چه رفته و چه آید
از وجود آمده و بطور در پیوسته و این کابل که بصورت دل
آمدن هر طور ترغیب است و بیان هر نوع خلعت و قتی
بهر طوق بندگی مطوق و زمانی باشد به بحر بیخوی مستغرق
شگرف دانشی دار که بدست یاری او چنگ بدامن وحدت

در کشف روح دم ترم دانه لایق ز کمان در جلال رب بود در حال

بیچو ده سرای البرگلوید و دیارم و بدیدیر به غایم هم گفت گوشش گواهی میدهد
که دروغ میگوید و بذات بخت بهتان میکند زبان قابل با شوکت
باد گوشش سماع بسته در اوب میگویش بان ای صاحب دل العزیز
بی ادب را نیست جاد و هیچ محفل العزیز آنکه باشد قدوه اهل نظر ششم او
با ادب کل می نماید بی ادب کل العزیز ای یار جانی
بار ما از جان سوال میکنی که چریت همین که بی سر و جواب میدهد
بلکه گوش جان فرشته جان ازل جان ابد جان غایت شایسته جان
اینهمه جان یکجاست چنانچه فانوس آتش چراغ آتش و میدان آتش

و ابرو و مژگان محبوبه است و مرتبه محبوبی الا حضرت عیسیٰ ^{سین} علیهما السلام
جانی قدس الله سره العزیز بوجه احسن ادا کند بیست

چون آن بیچون درین چمن گوارم
هائی رویش لعل یوسفش نام
معلوم گشت که سیاه سبب زین روشنی است بلکه سیاه قدم
باعتبار محل متخ و نور جدید همه جوهرات در همان سیاه بجه از همان
سیاه برآمد و هم باز گشت بر همه در همان سیاه است سیاه از آن
میکنند که دانش بر خیزد و تمیز نماید نور و ظلمت بقصد یلک استیاد
هرگاه که اشیا در اشیا می نمایند یقین است که سیاه است